



محمد رضا آقاسی دخت

راوی معنویت‌های فراموش شده

در باب شعر و جایگاه محمد رضا آقاسی در میان مردم



نیز پیش از آن در جامعه نداشت و مثلاً سیاست‌مردی نبود که وقتی شعر بگوید، محل توجه واقع شود و به شعرش اقبال کنند. ظاهراً و باز بر اساس شنیده‌ها، در عین اخلاق خوش و تواضعی که داشت، مانند برخی دیگر، اهل زدوبندهای معمول هم نبود که به واسطه آن‌ها، بتواند کامی از تریبون و رسانه بگیرد و آن‌ها را اسباب شهرت خویش سازد. آدم ساده‌ای بود با همه مشخصات و ممیزاتی که یک آدم ساده دارد؛ با حبّ و بغض‌های معمول، با مشکلات اجتماعی و اقتصادی معمول، با کار و زندگی معمول و... اما چه شد که این آدم معمولی معمولی، در دوره‌ای ذهن و زبان بخش عظیمی از جامعه را به صورت جدی تحت تاثیر قرار داد و توانست تریبون و رسانه رسمی و بازار رسانه‌های غیررسمی مثل کاست و CD و... را چنان در اختیار گیرد که در مورد کمتر شاعری دیده شده بود؟! فراتر از این، او چگونه توانست صرفاً با اتکالی به خود و با همه معمولی بودن شخصیت‌اش، در حدّ یک انسان معنوی و یک فرد مذهبی مورد اقبال توده، به طور جدی محل توجه شود؟! □

با پدیده‌های روبه‌رو هستیم که تفسیرش سخت دشوار است و این دشواری، بیشتر از آن جهت است که دایره وسیعی از نقدها و نظرات

درست در همان ایامی که بسیاری از شاعران کهن سرا و جوانان نوگرا در میانه دهه هفتاد مانده بودند تا صدایشان را چگونه ممتاز کنند که به گوش اهل شعر و جامعه برسد، پدیده‌ای ظهور کرد و کم‌کم رمق گرفت که نسبتی با هیچ یک از خواسته‌های این دو گروه نداشت، اما مآلاً و به شیوه‌ای دیگر، به خواست این هر دو گروه رسید.

محمد رضا آقاسی یا آغاسی، نامی شبیه یک خواننده قدیمی آواز و ترانه ایرانی داشت، اما در یک دوره کوتاه، توانست بر خلاف او، شهرتی نیکو در جامعه کسب کند و آن نام را به نفع این شهرت نیک مصادره نماید تا از آن پس، این نام، به خلاف گذشته، یادآور یک انسان معنوی و یک شاعر مذهبی باشد. اگرچه، فراتر از این نام، هیچ‌کس به درستی او را نمی‌شناخت و شاید هنوز هم دانسته‌ها در مورد او اندک باشد، اما همه او را از خلال شعرهای پرشورش، که مجموعه‌ای بود از سیاست، اجتماعیات، اعتقادات و مانند آن، می‌شناختند.

محمد رضا آقاسی ظاهراً و آن گونه که مشهور شد، سواد آکادمیک و تحصیلات چندانی نداشت، همان‌طور که سواد شعری قابل توجهی نیز (به عنوان فن‌الشعر و آراستن کلام به ظرایف و بدایع شعری و ادبی و صور خیال و مانند آن) از او در کارهایش دیده نشد. موقعیت ممتازی

در مورد محمدرضا آقاسی، شخصیت‌اش، شعرش و شدن‌اش وجود دارد. در این دایره وسیع از نظرات، از یک سو، عده‌ای مانند شاعران رسمی و روشنفکران، او را به عنوان یک شاعر موفق، در تعریف مفروض خود نمی‌پذیرفتند و از سوی دیگر، بخش‌هایی از اجتماع، او را در حد یک انسان معنوی که ملهم از غیب است و شاعری که زبانش رازگشای اسرار معنوی است، با افتخار در جمع‌های خود پذیرا بودند. خود او نیز در این خصوص به زبان آمده بود:

یکی گوید هزاران عیب دارم یکی گوید زبان از غیب دارم

به نظر می‌رسد برای تفسیر این پدیده دشوار، بیشتر از آنچه خواهیم به چند و چون شاعری و هنر شعر متوسل شویم، محتاج تفسیری جامعه‌شناسانه هستیم؛ از این جهت که آقاسی را به معنای مصطلح و متعارف، نمی‌توان شاعر خواند؛ از او دفتر و دیوانی به جای نمانده و میراث مکتوب شاعری ندارد. از سوی دیگر، او هیچ‌گونه پای‌بندی به اسلوب‌های متعارف شعر سنتی را نیز - که بدان سخن می‌گفت - بر نمی‌تافت.

وزن را به دقت‌های لازم مراعات نمی‌کرد، قالب را یکسان ادامه نمی‌داد، کلمات و اصطلاحات را گزیده‌گزینی نمی‌کرد و چندان در بند قافیه و ردیف نبود. اگر در جایی از شور مجلس‌اش کم می‌شد، ابایی نداشت که دوبیتی را در میانه غزل بخواند و غزل را در میانه مثنوی، نیمه‌کاره رها کند. مانند شاعران رسمی، به وحدت موضوع شعرش نمی‌اندیشید و دغدغه‌های متعارف شاعران کوچک و بزرگ دیگر را از حیث فرم و قالب و زبان و مانند آن نداشت. تغزل و حماسه و علم‌الاجتماع و سیاست و غریب‌زدگی و شهید و جنگ و همه چیز را در شعرش می‌آورد و شعری سامان می‌داد که مطلوب و مقبول مخاطب‌اش باشد و شور مجلس‌اش را برانگیزد. از این گذشته، او هیچ‌گاه برای مخاطب خاص، شعر نگفت؛ آن‌سان که مثلاً بسیاری شاعران شعر عاشقانه می‌گویند، برخی شعر روشنفکری، برخی شعر سیاسی، برخی شعر مذهبی و مانند آن. به بیان دیگر، او «شاعر مردم» بود و هیچ‌گاه در پی یکدست کردن مخاطب شعرش نبود. در هر مجلسی، بنابر یک قاعده از پیش دانسته، می‌دانست که در میان حاضران، علاوه بر وجه مشترک «مسلمان شیعه‌بودن»، هم بسیجی هست، هم انقلابی هست، هم کسانی که مشکلات اقتصادی خود را ناشی از رفاه‌زدگی برخی مسئولین می‌دانند، هم کسانی که از وضع حجاب و غریب‌زدگی در رنج‌اند و هم... و می‌دانست که باید برای همه این جمع، شعر بخواند، نه برای گروهی خاص از آن‌ها یا مثلاً مخاطبانی خاص در شب شعری ویژه!

از این باب، محمدرضا آقاسی، با تعریف‌های معمول شاعران روزگار خود، فاصله بلندی گرفته بود و به سمتی رفته بود که دیگران یا نیازموده بودند، یا اگر آرموده بودند به آن ایمان کافی نداشتند تا به پایان خط آن برسند، و بسیاری نیز، البته، هیچ‌گاه در پی آزمون سیر در این مسیر برنیامده بودند.

محمدرضا آقاسی، شاعری را ظاهراً در میان‌سال‌های جدی گرفته بود و در سال‌های آغازین آن، دریافت بود که شعر، اگر از منظر تعامل با توده مردم

به آن نگاه شود، رسانه متفاوت و بزرگی است که دیگران، به شایستگی استفاده لازم را از آن نمی‌برند. رسانه‌ای که می‌توان بسیاری گفتنی‌ها را از طریق آن گفت. اما در همان دوره دریافت بود که برای رسانا شدن شعر، باید زبان، ساختار و مضامین آن را ساده‌تر از کار شاعران دیگر، به کار گرفت تا توده، با هر دانشی، آن را به سهولت دریابد و نیازمند تفسیر آن از سوی دیگران نباشد. بسیاری از عرصه‌های آزمون شده توسط آقاسی، قبلاً هم آزموده شده بودند: شعر مذهبی، شعر اجتماعی، شعر جنگ و... اما هیچ‌گاه آن شعرها و آن شاعران، خود را به اندازه آقاسی، به ذهن و زبان توده مردم نزدیک نکرده بودند.

شاعران آن شعرها، علاوه بر مضامین شعرشان، به شعر، به عنوان هنر نیز می‌نگریستند و در ساختارهای شعری‌شان، علاوه بر حرف‌هایی که داشتند، مراعات فرم، قالب، زبان، تحوّل، نوگرایی و... را نیز می‌نمودند و البته در عین علاقه‌ای که به طرح شعرشان در جامعه داشتند، نمی‌پسندیدند که صرفاً به عنوان شاعر پاپ یا غیررسمی مطرح شوند. آقاسی، اما، چنین نمی‌اندیشید.

او شاید در کمترین بخش از کار شاعری‌اش، در شب‌های شعر رسمی حضور یافت که شاعران رسمی در آن‌ها حضور داشتند. بیش‌تر در جمع‌های مردمی، مذهبی و شب‌شعرهایی که در مساجد و حاشیه همایش‌ها و جمع‌های دانشجویی و سیاسی برگزار می‌شد، حضور می‌یافت و برای «مردم» شعر می‌خواند؛ مردمی که او را نمی‌شناختند، اما حرف‌های او را و سروده‌های پرشورش را، حرف دل خود می‌یافتند و هم از این روی، او را با گرمی در جمع خویش می‌پذیرفتند و به او، به عنوان نماد معنویتی از یاد رفته یا در حال فراموشی می‌نگریستند.

موضوعات و مضامینی که آقاسی در شعرهایش می‌آورد، محدود بود؛ از عشق و عاشقانی که در شعر او سهمی نداشت اگر بگذریم، مضامین محدودی مانند مذهب و متعلقات آن و انقلاب، جنگ و اوضاع اجتماعی با زیر مجموعه‌هایشان، در شعر او مضامین محوری بودند؛ مضامینی که او آن‌ها را آنقدر کلی و ساده می‌کرد که سخت مورد اقبال توده و عامه قرار می‌گرفتند.

برای مثال، در باب مضمون مذهب، که نخستین بار و به بیشترین سهم، باعث اشتها وی شد، تاکید بر «شیعه» به عنوان یک مفهوم محوری که در اطراف آن می‌شد به مضامین مقدس دیگری مثل زندگی ائمه (ع)، واقعه کربلا و حواشی‌اش و موضوع انتظار نیز پرداخت، یک کار تازه بود. مثنوی «شیعه‌نامه» یا «شیعه»، که طی آن تقریباً با صراحت به همه متعلقات این مفهوم پرداخته شده بود، نکته‌ای در خور ذکر در کارنامه کاری آقاسی بود و جامعه شیعی را ناخواسته و نادانسته با مفاهیمی روبه‌رو می‌کرد که بارها به زبان‌های دیگر گفته شده بود، اما گویا این بار، با این تکرار و بیان مستقیم و صریح، نفوذ و نفاذ بیشتری می‌یافت.

نکته دیگر در باب عنصر مذهب در کار آقاسی، ترکیب مضامین مذهبی و شبه‌مذهبی یا یکدیگر بود. او، آن‌گونه که در مثنوی شیعه نشان داده بود، به مفهوم مذهب، به عنوان یک کل مذهبی، اجتماعی و سیاسی می‌نگریست که از سپیده‌دمی دیرسال در ۱۴۰۰ سال قبل آغاز شده

بود و تا روزگار حیات او ادامه یافته بود. از این رو، او مضامین مذهبی و تاریخی متعلق به این مفهوم را، از همان سپیده دم دیرسال و از زیر سقف سقیفه بنی ساعده تا سال‌های پس از جنگ در دوره انقلاب اسلامی با هم ترکیب می‌کرد و در بررسی شعری خود، دست به مقایسه‌هایی می‌زد که سخت در بازخوانی و بازآفرینی تاریخی‌شان، برای توده دلنشین می‌شدند. او مفهومی مانند "کوفی" را از زمان امام علی (ع) تا امروز توسعه و تعمیم می‌داد و معاویه را تا پشت میز صدارت و وزارت بسیاری از آدم‌های امروز می‌کشید.

کربلا را هنگامه‌های تکرارپذیر می‌دانست که در بازتکرارش، امتحانی بزرگ برای بسیاری خواهد بود. "جمل" را هنوز در پسکوچه‌های تهران و شهرهای ایران روانه می‌دید و این ترکیب و مقایسه را تا آن اندازه عام پسندانه می‌کرد که مردم ناخواسته آن مقایسه‌ها را در ذهنشان شکل می‌دادند و بر اساس آن‌ها داوری می‌کردند.

در این بازخوانی‌ها و مقایسه‌ها، او البته مراعات هیچ چیز را نمی‌کرد و در گفته‌هایش آن اندازه صریح بود که مردم احساس نکنند غریبه‌ای با آن‌ها سخن می‌گوید.

محمدرضا آقاسی، آن گونه که گفتیم، برای مردم، آن‌هم توده مردم نه اقلیت‌های روشنفکری و مانند آن، نماد معنویتی فراموش شده بود و سخن او، امتزاجی بود از همه معنویت‌های دیرسال و کم‌سال فراموش شده؛ از مفاهیم دیرسال دینی مانند عدالت و دیانت و خداآوری و شیعی‌گری گرفته تا معنویت‌های پیوسته روزآمد مانند ایثار و جانبازی و مفاهیم جنگ و... و این ترکیب و امتزاج، البته، برای توده سخت مورد پسند و اقبال بود.

شاید تا هنوز و تا همیشه، شاعران رسمی این سرزمین، محمدرضا آقاسی را در خطاب و عداد «شاعران» نام نبرند و او را شعله کبریتی بدانند که کشیده و بلند، در دوره‌ای درخشید و خاموش شد و به اندازه شهرت و ناموری‌اش، حادثه‌ای تاریخی در شعر معاصر فارسی نیافرید. باکی نیست؛ به نظر می‌رسد آقاسی خود نیز به این نکته وقوف داشت و از خطاب نشدن‌اش در عداد شاعران بیمناک نبود. او به عنوان یک شاعر مذهبی و یا بهتر بگوییم سیاسی-مذهبی، در هم‌جوش کردن دو عنصر مذهب و سیاست و یادآوری معنویت‌های فراموش شده، چندان پیش رفت که کمتر بدیلی برای او یافته می‌شود و باید پذیرفت که نه در ملاک سنجش عام شاعران، که در نوع خود، محمدرضا آقاسی موفق‌ترین چهره بود؛ چهره‌ای که سخت مورد اقبال توده بود و خود نیز جز این نمی‌خواست. هنگامه‌های شعری پرشور او در مساجد، جمعیت‌های سیاسی و اجتماعی و دانشگاه‌ها و فضاهای عمومی، نیز برآیند خواست توده و ترجمانی ادبی از شعارهای ایمان‌محور، عدالت‌محور و مردم‌پسند بود و برای این خطیب-شاعر پرشور، چندان اهمیت نداشت که در سلک و نام «شاعران معاصر» خوانده شود یا نه؟! او چون خود را از توده مردم، متعلق به آن‌ها و زبان آن‌ها می‌دانست، در جهت خواست آن‌ها تلاش می‌کرد و پُزهای معمول شاعری و روشنفکری را برنمی‌تافت یا می‌دانست که اگر به آن‌ها نزدیک شود، جایگاه اجتماعی خود را از دست خواهد داد.

شاید این که شعر آقاسی، با شعار، قرین و همزاد بود، نیز دلیل دیگر توفیق

و اقبال به شعر او و شخصیت‌اش باشد. آقاسی در شعرش، شعار می‌داد؛ شعارهایی تند علیه بیداد، علیه ستم، علیه بدحجابی، علیه بی‌ایمانی، علیه تبعیض، علیه سیاست‌زدگی، علیه فراموشی خون شهید، علیه بی‌عدالتی و علیه هر آن چیزی که در انحصار عده‌ای خاص بود و تعمیم به توده داده نمی‌شد.

شاید این شعارها، که در جامه چامه و شعر بیان می‌شدند را اگر روزی با شعارهای صریح و عادی مقایسه کنیم، در عمل چیز متفاوتی جز نحوه بیان آن‌ها نیابیم؛ اما همین شعارهای شاعرانه، محمدرضا آقاسی را تا نقطه‌ای برد که بتواند بعنوان یک شاعر مطرح و یک شخصیت معنوی در جمع‌های محدود و نامحدود، خطابه‌های سیاسی یا اجتماعی‌اش را بعنوان شعر بگوید و در جامه مبشّر و منذر درآید.

شعارهای و شعرهای کلی او هم، اگر چه در جایگاهی نبود که آسیبی جدی به سیاستمداران وارد سازد و خطاب او بیشتر در میانه‌های اجتماع مخاطب داشت، اما با این وصف زبان گویایی بود که زنده بود و سخن‌اش پرمخاطب و به همین دلیل، هیچ‌گاه در سرودن مضامین مورد علاقه‌اش کوتاه نیامد.

او در سال‌هایی زیسته بود که جنگ تجربه مهمی بود و بعد از جنگ، تبعات آن، با سیاست و دیانت سخت درآمیخته بود و جدا کردن‌اش دشوار بود. پس او هم لازم دانسته بود که به زبان این‌ای زمانه سخن بگوید؛ زبانی که خواسته و ناخواسته، تلخی‌های خاص خود را داشت و در کام بسیاری تلخ می‌آمد؛ چه آن زبان، به شعر احاله شود و چه در قالب مقالات پرشور و شر روزنامه‌نگاران هم کیش او رخ بنماید.

محمدرضا آقاسی، اما، علاوه بر همه این یادآوری‌ها، یک نکته را نیز به خوبی به شاعران هم‌روزگار خود آموخت. او اگر در هنر شعرسرای، چندان محل اعتنای بسیاری شاعران رسمی قرار نگرفت، بی‌شک آموزگار همه آن‌ها در هنر «شعرخوانی» بود. هنر خواندن شعر، آن‌هم با لحن شایسته، دیرزمانی بود که فراموش شده بود و شاعران، گویا کلماتی را از روی کتاب‌ها روان‌خوانی می‌کردند و آن چنان در ادای شعر خود ضعیف عمل می‌کردند که مخاطب را به جای آن که برانگیزاند، می‌خواستند. شور و شر محمدرضا آقاسی در خواندن شعر، با استفاده از فراز و فرودهای کلامی و آوایی، اوج هنر شعرخوانی بود که بسیاری می‌بایست آن را از وی می‌آموختند. □

شاعری که از میان توده مردم برخاسته بود، با آن‌ها زیسته بود و برای آن‌ها و معتقدات آن‌ها شعر گفته بود، در اندوه بی‌دریغ مخاطبانش و در میان‌سال‌ی به آغوش خاک رفت، اما نامش هم‌چنان در میان مشتاقانش و در یاد مردمی که او را و شعر-خطابه‌هایش را دوست می‌داشتند، جاوید خواهد ماند. حافظه جمعی و تاریخ شفاهی این روزگار، اگر کسانی چون محمدتقی فلسفی را فراموش کند، محمدرضا آقاسی را هم فراموش خواهد کرد؛ دو تن که در خطابه‌ها و شعرهایشان، دیانت و سیاست سخت به هم آمیخته بود و زبان‌هایی زنده و گویا برای بازخوانی فضیلت‌های فراموش شده بودند و در انجام نیز، هر دو، در میان توده مردم مقامی ارجمند یافتند.